

انسان همیشه جوان یا آتشی که همیشه از خود، شعله و راست

تخم (نطفه) = آتش (آ- تشه) = نی
 روئیدن = رنگیدن = شعله ور شدن
 گیتی ، جایگاه « فوران و سرشاری هستی ها » هست
 هر چه هست (= آسته = تخم در زهدان) ،
 میگسترده، و رنگارنگ میشود ، و زبانه میکشد

با اندیشه و تصویر اینکه انسان (مردم = مر + تخم) ، تخمیست که در گوهرش ، جفت (= مر) هست ، اندیشه « انسان همیشه جوان » ، پیدایش یافت، و این اندیشه و تصویر، برغم چیرگی قدرتهائی که بر ضد آن برخاستند ، بپا ایستاد و بالید .
 انسان، تخمیست که از گوهر خود ، میبald و پرشاخ و برگ میشود و زبانه میکشد و شعله ور میشود و با گرمی و روشنائیش، زندگی را از خود، میافشاند و میپراکند و میگسترده . « جوان » که در سانسکریت ، جیوان Jivana باشد، و از ریشه جیو jiv که در ایران « جی = ji = یوغ و جفت = vi = در فرانسه la vie » باشد ساخته شده است، به معنای « زندگی بخش ، یا زنده کننده » است (نیروی رستاخیزنده و تازه کننده یا فرسگردی دارد) . جوان ، سرچشمه افشاندن و پراکندن و گسترده شدن زندگیست. از این رو

درسانسکریت ، آفتاب و باد و آب و شیر را ، جوان (= jivat = جواد) مینامند . جوان ، وجودی نیست که درخودش و برای خودش ، زنده هست ، بلکه وجودیست که پیرامون و جهان را جوان میکند . زندگی، زندگی بخش است . در شاهنامه ، دیده میشود که حکومت یا شاهی کیومرث ، با « جوان شدن سراسر گیتی » آغاز میشود :

چو آمد به برج حمل، آفتاب جهان گشت بافر و آئین و آب
بتابید از انسان ز برج بره که گیتی جوان گشت از او یکسره
کدخدائی جهان ، تابش آفتاب بهاری ، برای « جوان کردن گیتی و جامعه » هست . حکومت و آراینده جهان و سامان دهنده جامعه ، باید « جوان » ، یا به سخنی دیگر، « افشاننده زندگی و سرشار سازنده زندگی » باشد . همانسان که بهار (vi-hra = van-ghre = نای به) گوهر همه تخمه ها را آشکار و فاش میسازد، جوانی نیز، زندگی بخش به گیتی هست .
از این رو جوانی و بهار و « نوزائی طبیعت » در فرهنگ ایران، متناظر همد .

درخت و گیا دید و آب روان چنان چون بود جای مرد جوان
درخت و گل و آبهای روان نشستنگه شاد مرد جوان
درختان بسیار و آب روان همی شد دل سالخورده ، جوان
در هزوارش ، « جوان » ، معنای « جوتان » دارد . « جوت » ، همان « جفت ویوغ و همزاد است ، و به معنای همان جی » میباشد . « جی » ، نه تنها به معنای زندگیست ، بلکه بنا بر ابوریحان ، نام اصل و خدای زندگی و زمان ، که « رام » میباشد نیز « جی » بوده است . از این رو خدای زمان و زندگی هم ، خدای همیشه جوان هست ، چون همیشه تخمهای زندگی وجود خود را میپراکند و میافشاند . انسان در زمان همیشه جوان (زندگی بخش) می زید .

خدای همیشه جوان ، همیشه « تخم های جوانی خود را در زمان « میافشاند ، یا به سخنی دیگر، اصل جوانمردی است، و از این رو « لن بغ = لنبک » نامیده میشود . چون « لن ولان » به معنای « افشاندن » است . ارتا ، « ارته لان = اردلان » است . اصل زندگی ، چشمه ایست که همیشه فوران میکند و همیشه سرشار و لبریز است . از این رو ، هرآنی از زمان ، فورانِ تخمهای زندگیست . « جوت » دروازه « جوتان = جوان » ، که « جفت » باشد ، بیان آنست که « اصل آفریننده و جنبش و شادی و روشنی » است . جوان، آفریننده روشنی و بینش و خوشی و جنبش و خوبی است .

این منش جوانی، همه تصاویر و اندیشه های بنیادی فرهنگ ایران را آفریده اند . آنچه ایران را هزاره ها بپا داشته است، نبضانِ همین « منش جوانی » در روان و ضمیر جامعه بوده است . در رگهای زمان و خدایان و انسان و اخلاق و سیاست (جهان آرائی)، خون جوانی هست که روانست . این منش جوانی همیشگی، که در رستم، پیکرمی یابد هست که میگوید:

« زمن بود ، تا بود ایران بپای »

این سخنیست از رستم به بهمن ، فرزند اسفندیار و نوه گشتاسپ، که با تحمیل آموزه زرتشت ، در پی نابود ساختن « منش جوانی » در ایران بود .

جوانی که بُرنائی (purnaay (purn+naay باشد، چنانکه پیشوند purn آن گواهی میدهد ، پُری و سرشاری و لبریزی از غنای گوهری خودِ زندگی ، در انسانست . از خود بودن (uva=sva) xva = hva= ، که همان axv = اهو (ahv) میباشد ، قائم به ذات بودن ، اصل یا تخم بودنست ، و برشالوده « فوران از گوهر خود و غنای آن = پُری = برنائی » ، نهاده شده است . از این رو هست که هرچه « اخو (axv = اهو (ahv) هست ، «

سرور» است ، چون قائم بالذات هست، و واژه ونام « اهورا » نیز ، بیانِ همین « ازخود بودن ، ازخود افشاندن ، ازخود گستردن » است، درست به « سرور» ترجمه میگردد. بُنِ هرانسانی ، اخو یا اهو، هست و طبعاً هرانسانی ، اهورا یا « سرور» هست . هیچ انسانی ، عبد و مخلوق و صغیر و جاهل و ظلم نیست. بلکه فطرت هرانسانی ، سرور است . این منشاء و اصل زندگی که « اخو = اهو » باشد ، و همان واژه « خو » ی امروزه است که معنای بسیار تنگ گرفته است ، بُنِ هرانسانیست که در چهار نیرو، میروید و چهار نیروی ضمیر میشود . نماد این روئیدن و بالیدنِ مبداء زندگی axv، یا « تخم آتش »، « چهار برگ در فرش کاویانی» و یا « چهاربال در نقش برجسته از کوروش» و «همای چهار پر مولوی» است .

در بُنِ هرانسانی این « اخو = axv = uva = تخم xva = هوا hva » هست که اصل هستی است، و گوهرش یا فطرتش ، فوران و گسترش و پهن شدن و بال و برگ در آورن و شعله کشیدن، یا به عبارت دیگر، سرشاری و غنا هست .

نیکی و زیبائی و خوشی و کمال و دوستی و لطف و احسان ، همه ، گسترش و پهن شوی و فراخ شوی یا فرارویی و زبانه کشیدنِ این پُری و سرشاری گوهری (اهو = ahv = اخو = axv = خوا = xva = هوا hva) یا بُنِ نهفته در خودِ انسان هست . نیکی و زیبائی و خوشی و کمال و دوستی و احسان و لطف، با دادن پاداش در بهشت و یا ترساندن از عذاب دوزخ پیدایش نمی یابند . سغدیها به نیکوکاری purnyaan-kaare میگفتند . نیکی ، کردار و کاری میباشد که از پری و سرشاری برخاسته .

سغدیها به احسان و نیکی purnyaan-yaa میگفتند که پیدایش پری و سرشاریِ جوانیست . برای آفریدن نیکی و احسان و شادی و خوشی و دوستی و لطف و کمال ، باید مردمان را در جامعه ،

جوان ساخت . کسیکه جامعه را پیرو ناتوان وسست میسازد ، سرچشمه نیکی واحسان وشادی و خوشی و دوستی و لطف را میخشکاند . با وعظ واندرزوزهد و خواندن نماز، کسی نیک و لطیف وکامل وشاد وزیبا نمیشود . دراوستا ، جمشید ، «سریره» خوانده میشود ، که غالباً به « زیبا » برگردانیده میشود . البته سریره ، که همان « زریره » باشد به نی خوشبوی نهاوندی گفته میشود، وهمچنین به شکل « صریره »، نام گل بوستان افروز است که نام دیگرش فرّخ هست (صیدنه ابوریحان) و اینهمانی با سیمرغ (ارتافرورد) دارد. جمشید سریره به معنای « جمشید ، فرزند سیمرغ یا فرّخ » میباشد . جمشید یا انسان بطورکلی ، فرزند سیمرغ ، « گی = جی » یا اصل وسرچشمه همه جانها، و « اصل پری وسرشاری ولبریزی » است . ارتای خوشه یا سیمرغ درهر تخمی که میافشانند، این گوهر افشانندگی و پُری و جوانی را انتقال میدهد(Trans-substantierung). اینست که این واژه « سریره » که درسغدی تبدیل به « شیرshir» شده است، و دراصل به معنای « بسیارو زیاد=srira= shir» یا همان پری هست ، درکاربردش ، همه معانی که ازپدیده پری وسرشادی وغنا میتراوند ، نگاهداشته است . ازجمله shir-astyaa به معنای خوشبختی ورفاه است . shiraawe به معنای خوبی وکمال است . shiraak به معنای خوبی ، زیبائی وکمال است .

Shir-xwaztyaa به معنای دوستی ومحبت است . shir-kach به معنای قدیسه و مقدس است . shir-maana به معنای خوشحال است . shir-karya به معنای کارنیک است . پُری وسرشاری که درگوهرجوان انسان هست ، در« نیکی و خوبی و زیبائی وکمال و خیرخواهی و نیکوکاری و خوشبختی ورفاه و لطف و رحمت » شعله ورمیشوند و شاخ وبرگ (پر)

درمیآورند . این گسترش همان فلسفه « زنیرو بود مرد را راستی » است . انسان ، گوهر (hva= uva =axv) خود گستر از غنا و سرشاری هست . **گستاخی و فرّخی** ، بیان این گوهر خود گستری انسان در اثر سرشاری و پری بود . واژه « فرّ » ، در اصل ، بیان این روند گستردن و بال و پر در آوردن و پرتو افکندن و تابیدن و شعله و زبانه کشیدن این « اخو = اهو = hva » است ، که اصل آفریننده در هر انسانی است . فرّ ، چیزی نیست که کسی یا قدرتی به انسانی بدهد، بلکه زهش گوهر فردی انسان هست .

بُن انسان یا اخو، از پری و سرشاری از جوانی ، فوران میکند و گستاخ (vista-h-uva = vista-axv) میشود .

vi-startan و یسترتن ، همان گستردن است . بُن انسان یا اخو، از پری و سرشاری، « فرّ » میآفریند ، فرّخ (farr- farna-hva=axv) میشود . « پرنه » در سانسکریت به رویش برگ و پر هر دو گفته میشود . axv ویژگی « از خود بودن ، قائم بالذات بودن = hva = hvant » دارد . گوهر انسان ، سرچشمه **گستاخی و فرّخی** است . اصطلاح « فرّ ایزدی یا فرّ یزدانی » در یزدانشناسی زرتشتی، برای طرد و نفی و انکار این « فرّ گوهری، که فرّ جمشیدی و کیانی » هر انسانی باشد، ساخته و پرداخته شد . بدینسان ، حق سروری از انسان گرفته شد و از آن پس فرّ ایزدی را اهورامزدا (بوسیله موبدانش) به آنکه میخواست میداد . بدینسان، حق حاکمیت از ملت، حذف گردید.

بالاخره ، همین پری و سرشاری گوهری انسان ، بنیادِ تصویر انسان ، به کردارِ آزمایشگرو پژوهنده و جوینده میباید . انسان، میآزمايد و میجوید و به هفت خوان آزمایش میرود ، چون پرازنیرواست و سرچشمه یقین به خود هست . به همین علت ، سیمرخ (ارتا) ، در اثر همین پر بودن تخم دورنگه زال است که به او این رسالت را میدهد که به گیتی برو، و

« یکی آزمایش کن از روزگار »

در آزمون و پژوهیدن و جستجو کردن است که بُن غنای تو در گیتی ، فوران میکند . اندیشیدن و آزمون ، بیان سرشاریِ گوهر انسان و زندگی بخشی او در گیتی هست . تو نیاز به خود افشانی در اندیشیدن ، در دوست داشتن ، در نیکی کردن ، در زیبا کردن ، در آراستن ، در همپرسی و همآفرینی داری . اینست که در فرهنگ ایران ، فریدون در شانزه سالگی، بر ضد بیداد ضحاک برمیخیزد ، تا داد (حق و قانون و عدالت) را بر پایه قداست زندگی در هفت کشور (سراسر جهان) بنیاد گذارد، و ایرج جوان ، بنیاد سراندیشه حکومت ایران را ، بر پایه « مهر میان ملل » میگذارد ، و سیمرخ ، فرزندش را که زال باشد ، در جوانی به گیتی برای خود آزمائی میفرستد و این زال در جوانی ، بنیاد زناشویی میان « ادیان متضاد و گوناگون » را میگذارد ، و بدینسان نشان میدهد که « اصل مهر »، فراتر از « اصل ایمان به هر دینی و مذهبی » است . و رستم در جوانیش به هفت خوانِ بینش میرود، تا تو تیائی بیابد که چشم فرمانروایان و سپاهیان ایران را « خورشیدگونه » سازد (با روشنائی برآمده از گوهر خود ، ببینند) .